

## بازآفرینی سبک متن مبدأ در متن مقصد

دکتر مجدالدین کیوانی



یکی از توصیه‌های مؤکد نظریه‌پردازان ترجمه، بیشتر، و فعّالان عرصه ترجمه، کمتر، این است که به هنگام نقل محتوای متنی از زبانی به زبان دیگر مواظب سبک نگارش آن باشید. ترجمه شما باید همان سبک و سیاق را داشته باشد که متن اصلی دارد. بعضی تا آنجا پیش می‌روند که مسامحه در این عمل را یکی از مصادیق خیانت به اصل امانت‌داری در ترجمه می‌دانند. واقعاً سبکی که این اندازه برای آن نگرانی وجود دارد چیست و اجزای سازنده آن کدام است؟ آیا سبک (الف) حاصل تأثیرات منحصراً زبانی یعنی جنبه‌های آوایی<sup>۱</sup>، واژگانی

و نحوی متن است، یا (ب) به نوع و طبیعت محتوای متن مربوط می‌شود، یا (ج) هم نهاد یا ترکیبی از این دو است؟ ذیلاً این سه وضعیت را بررسی می‌کنیم:

**الف. تأثیر عوامل زبانی در آفرینش سبک.** بدیهی است که نظام آوایی، دستگاه صرف و نحو هر زبان ویژگی‌های خاص خود را دارد. در ترجمه نیز هر یک از دو زبان مبدأ و مقصد از این قاعده مستثنی نیستند؛ احتمالاً شباهتهایی با هم دارند لیکن تفاوت‌هایشان بسی بیشتر است. حال اگر بپذیریم که، از سویی، جنبه‌های آوایی، واژگانی و نحوی متن مبدأ در ساختن سبک آن مؤثرند و از سوی دیگر، این جنبه‌ها در دو زبان مبدأ و مقصد مختلف‌اند، بازآفرینی سبک یکی در دیگری چگونه ممکن است؟ از عوامل مختلف نتایج مشابه نمی‌توان انتظار داشت. مختصات صوتی و کیفیات گفتاری / شنیداری نظام آوایی زبان فارسی و طرز آرایش و هم‌نشینی مصوّتها و صامتهای زبان فارسی در اکثر جاها با انگلیسی فرق دارد. ویژگی‌های صرفی، پیوندپذیری واحدهای واژگانی، کوناهمی و بلندی کلمات، بار معنایی و فرهنگی کلمات در این دو زبان تفاوت‌های خُرد و درشت دارند. جمله‌سازی، امکانات و محدودیت‌ها در ترکیبات نحوی، آزادی عمل در کوتاه و بلند ساختن عبارات و جملات در این دو زبان در بیشتر جاها

۱. ممکن است پرسش شود که جنبه‌های آوایی چگونه می‌تواند در ترجمه که ظاهراً عملی "صامت" و غیرگفتاری است، اثر بگذارد. حقیقت این است که کیفیات صوتی هر کلمه و عبارت، حتی آنجا که این کلمه و عبارت تلفظ نمی‌شود، هنوز تا حد زیادی همراه آنهاست. ما به هنگام صامت‌خوانی فقط زبانمان آرام نشسته، ولی "زبان ذهنی" ما در کار است. "گوش ذهنیمان" نیز بی‌کار نیست. در واقع، مخصوصاً وقتی در پی فهم مطالب هستیم، هم بی‌صدا سخن می‌گوییم و هم در سکوت می‌شنویم. بنابراین، بخشی از تأثیرگذاری متن نوشته به هنگام صامت‌خوانی بی‌گمان از ویژگی‌های آوایی سرچشمه می‌گیرد.

همانند یکدیگر نیستند. استثنائات بر قواعد صرفی و نحوی دو زبان با هم فرق دارند. با وجود این مترجم می‌خواهیم در زبان فارسی، مثلاً، کلماتی را بیابد که - به رغم تنبوه تفاوت‌های یاد شده - به "معادل‌های" انگلیسی آنها، همسنگ و، هم‌تراز باشد تا در نتیجه سبکی در فارسی آفریده شود، همسنگ هم‌تراز سبک متن انگلیسی. کسی که میزان کار دستش باشد و نخواهد شعار بدهد و خیال‌پردازی کند چنین توقعی را غیر منطقی و ناممکن می‌داند.

به فرض محال که زیدی پیدا شد و ادعا کرد که به این "تبادل صد در صد" بین دو زبان (و لذا، به سبک مطلوب) دست یافته است، در آن صورت داور کیست تا چنین ادعایی را بسنجد و صحت و سقم آن را تعیین کند؟ ملاک و معیار چه خواهد بود؟<sup>۱</sup> غالباً می‌شنویم که ملاک سنجش این تعادل آن است که متن ترجمه باید همان تأثیری را بر خواننده بگذارد که متن اصلی بر خواننده‌اش می‌گذارد.<sup>۲</sup> معنای این سخن از دو حال بیرون نیست: یا خواننده متن اصلی ترجمه آن را هم می‌خواند و از اصل و ترجمه به‌طور مساوی تأثیر می‌پذیرد، یا خواننده ترجمه فردی غیر از خواننده متن اصلی است. در حالت اول که خواننده اصل و ترجمه آن یکی است، علی‌القاعده مهارت چنین شخصی در هر دو زبان مقصد و مبدأ باید کمابیش به یک حد باشد و عمق و دامنه پیوند ادراکی و احساسیش با آنها یکسان باشد. فرض می‌کنیم چنین آدمی زاده بی‌نظیری یافت شد، چطور می‌شود که او از نتیجه و برآیند دو نظام متفاوت (که متن اصلی بر یکی، و ترجمه بر دیگری مبتنی است)، به‌طور برابر تأثیر پذیرد؟ شما حتی به گوشه واحدی از موسیقی که با دو آلت متفاوت نواخته می‌شود به گونه‌ای یکسان و اکنش نشان نمی‌دهید. تأثیر قطعه‌ای در شور که من از تار همشهریم استاد جلیل شهناز می‌شنوم با تأثیر همان قطعه از نای همشهری دیگرم استاد حسن کساننی برابر نیست. آن حالی دارد و این حالی دیگر، گر چه کیفیات و فراز و فرودهایشان بسیار به هم نزدیک است. به هر روی، چیزی در ساز هر کدام است که نمی‌دانم چیست ولی احساس می‌کنم که هست و همین امر لطیف یدرک و لایوصف است که خاصیت تأثیرگذاری ساز یکی را متفاوت از دیگری می‌سازد.

در حالت دوم که پای دو خواننده در میان است، کار سنجش و داوری بسیار دشوارتر است. بنده از کجا بفهمم که سبک متن اصلی انگلیسی چه اثری بر خواننده انگلیسی زبان داشته، و سبک ترجمه فارسی آن چه و اکنش ادراکی - احساسی در خواننده فارسی زبان خلق کرده است، بویژه اگر بین عصر نگارش متن

۱. البته هستند کسانی که به پیروی از سیره مرضیه ملانصرالدین (که می‌گفت وسط دنیا همین جایی است که من میخ‌لاغم را کوبیده‌ام، باور ندارید؟ بروید گز کنید!) خیلی سفت و سخت و قاطع در این موضوعات قضاوت می‌کنند چون خیالشان راحت است که اثبات قضیه به این مفتیها ممکن نیست.

۲. با کمال شرمندگی بنده هم آن روزها که جوان‌تر بودم و آرمان‌پرور، و گردانندگان از مرحله پرت دانشگاهی که من در آن تدریس می‌کردم به استاد و دانشجو فرصت درس خواندنی هم می‌دادند، از این حرف‌های "گنده گنده" برای دانشجویانم می‌زدم. ولی، انصافاً، این را نیز اضافه می‌کردم که باز آفرینی سبک در زبان مقصد، به اصطلاح، غایت فُصوئی و کمال مطلوبی است که مترجم کمال‌طلب باید تلاش کند بدان برسد. و البته حواسم آن‌قدر جمع بود که پاره‌ای از انواع سخن، مانند تره‌های ادبی و اشعار خیال‌انگیز را حتی از این کمال مطلوب هم استثنا کنم. با این حال، چنانچه آن دانشجویان حرف‌های مرا مطلق انگاشته‌اند، در هر گوشه‌ای از جهان که هستند از آنها پوزش می‌خواهم.

اصلی و زمان انجام پذیرفتن ترجمه سده‌ها فاصله افتاده باشد. ابزار مقایسه و معیار سنجش چه باید باشد؟

**ب. تأثیر نوع و طبیعت محتوای متن در آفرینش سبک.** سخن را اقسام و اصنافی است که هر یک به مقتضای موضوع آن حال و هوایی پیدا می‌کند. از جهاتی، متفاوت با انواع دیگر. آیا همین تفاوت است که سبک نوشته‌ای را تعیین می‌کند؟ یا این است و چیزهای دیگر؟ بی‌تردید نوشته‌های علمی با نوشته‌های ژورنالیستی، این دو با آثار ادبی و اینها همه با آفرینشهای شعری پر رمز و راز و رنگ و بوی عاطفی فرق می‌کند. بنابراین، انسان ممکن است و سوسه شود که عامل اصلی را در ایجاد سبک یک نوشته همین موضوع و محتوای آن بداند. لیکن حقیقت آن است که موضوع و محتوا جنبه‌ای انزاعی دارد و بیرون از قالب زبان تحقق ملموس پیدا نمی‌کند. پس محتمل‌ترین عامل در خلق سبک هر نوشته می‌تواند آمیزه‌ای از (الف) و (ب) باشد.

**ج. جمع عوامل (الف) و (ب).** هر صنف موضوع معمولاً اجزای خاصی از دستگاههای سه گانه زبان را اقتضا می‌کند که، دست کم از پاره‌ای جهات، با اجزایی از زبان که برای موضوعی دیگر انتخاب می‌شود اختلافهایی دارد. بنابراین سبک می‌تواند حاصل تأثیرات متقابل مختصه‌های زبانی و محتوایی متن نوشته باشد.

**فرا تر از (الف)، (ب) و (ج).** مسأله به آنچه تا اینجا گفته شد پایان نمی‌پذیرد. اگر فقط جمع مختصات زبانی و محتوایی متن تعیین‌کننده سبک آن می‌بود، علی‌القاعده چند نفر که در موضوع و زبان واحدی قلم می‌زنند باید نتیجه کارشان از حیث سبک یکسان باشد. ولی در عمل می‌بینیم که چنین نیست. چندین دانش‌آموز دبیرستانی درباره عنوان واحدی انشاء می‌نویسند، چند دانشجوی دانشگاهی پیرامون موضوع واحدی مقاله می‌نویسند و چند اهل قلم در حوزه واحدی کتاب می‌نویسند ولی به تعداد جمعیت هر یک از این سه گروه نوشته‌های متفاوتی خواهیم داشت. راز کار در چیست؟ جز ذوق، سلیقه، چارچوب فکری و تجربه نویسنده، ملاکها و معیارهای شخصی او در انتخاب این و رد آن، آراء و اعتقاداتی که به مرور در مورد بهترین و پسندیده‌ترین شیوه‌های نگارش به دست آورده است، چه عوامل دیگری را می‌توان تصور کرد؟ این دسته عوامل اخیر دیگر از زبان و موضوع به معنای اخص فراتر می‌رود، زیرا همان‌طور که گفته شد، زبان و موضوع برای همه کسانی که این دورا به کار می‌گیرند و با این حال متفاوت می‌نویسند، یکی است. ظاهراً به سبب چنین تفاوتهایی است که سخن از سبکهای مختلف و اسلوب نگارش این و اسلوب نگارش آن دیگری می‌رود. و همین سبک متفاوت است که از مترجم توقع می‌رود مواظبش باشد و سعی کند آن را از زبان مبدأ به زبان مقصد منتقل کند.

بنابراین پُر بیراه نیست اگر بگوییم همین مجموعه عوامل اخیرالذکر تعیین‌کننده نهایی سبک یک نوشته است، یعنی ترکیبی از ذوق، تجربه، ذهنیت، ملاکها، آراء، رجحاناتی شخصی و غیره نویسنده. البته اینها همه در ارتباط با زبان و موضوع نوشته به کار گرفته می‌شود. بنابراین چنین عواملی ضمن اینکه فرازبانی و فراموضوعی اند، با این هر دو پیوندی تنگاتنگ دارند.

**تکلیف مترجم.** اگر استدلال‌های ما تاکنون درست بوده باشد، نتیجه‌ای که باید گرفت این است که مترجم، برای آنکه بتواند سبک متن اصلی را به زبان ترجمه انتقال دهد باید علاوه بر احاطه بر آنچه مربوط به زبان، به معنای اخص، و موضوع و محتواست، اعتقادات نویسنده آن متن و تجربه، ملاکها و گرایشهای ذوقی وی را داشته باشد یا لااقل آنها را درک کند.

چند تن از خلق خدا در گذشته و حال به این پایه و مایه رسیده‌اند، خود خدا می‌داند و بس! آیا چنین توفیقی از کسی که به کار بی "مزد و منت"<sup>۱</sup> ترجمه دست می‌زند تکلیف مالایطاقی نیست؟ گیرم که همه مشکلات مربوط به نظامهای آوایی، واژگانی و دستوری زبانهای مبدأ و مقصد را حل کرد و با موضوع مورد ترجمه نیز مسأله‌ای نداشت، چگونه در "جلد" کسی برو که احتمالاً فرسنگها دور از او، همزمان با او یا سالها پیش از او در اوضاع و احوال جغرافیایی، اجتماعی، فرهنگی و تربیتی متفاوت و با اعتقاد به مشتی اصول و معیارها و جهان بینی‌های دیگر پرورش یافته است؟ مثل او احساس کند، مثل او ببیند، مثل او ذوق و سلیقه او را درک کند و ... تا بتواند سبک او را به زبان خودش که از مشرب مجموعه شرایط دیگری سیراب شده، نقل کند.

اگر چه چنین هدفی بسیار جذاب و وسوسه‌انگیز است، ولی آرمانی و دست‌نیافتنی است. باید آن کسانی که به این هدف بلندپروازانه می‌اندیشند یا - بدون آنکه امکان حصول آن را در نظر گیرند - آن را توصیه می‌کنند، تعدیلی در نظر خود قائل شوند، چون در عمل نیز، حداکثر، شکل تعدیل شده‌ای از این هدف قابل دستیابی است. ما در پایان گفتار خود، حداکثری را که می‌توان از مترجم انتظار داشت بیان خواهیم کرد.

اینجا در توضیح مطلبی که در بالا، ذیل فراتر از (الف)، (ب)، (ج)، اشاره وار گفته شد، به ذکر نمونه‌ای از ترجمه می‌پردازیم که نشان می‌دهد چگونه متن واحدی از زبانی واحد می‌تواند در زبانی دیگر چند ترجمه متفاوت پیدا کند. سؤال این است که کدام یک از این ترجمه‌ها حامل سبک واقعی متن زبان مبدأ است؟ کدام یک به سبک متن اصلی وفادار مانده است؟ متنی واحد فقط یک سبک دارد و بنابراین نمی‌تواند در زبان مقصد سه ترجمه با سه سبک متفاوت پیدا کند و هر سه سبک هم آفرینش مجددی از سبک متن اصلی باشد. مع‌ذالک در مثال زیر می‌بینیم که چنین اتفاقی افتاده است، یعنی از یک متن یونانی سه ترجمه به انگلیسی شده که از حیث واژگان، جمله بندی، بعضی تقدّم و تأخرها و پاره‌های دیگر از جنبه‌های زبانی و موضوعی با هم تفاوت‌هایی دارند، و با توجه به تأثیری که زبان و موضوع بر پیدایش سبک ترجمه دارد،

۱. در بی‌مزد و منت بودن این "فن شریف" (که البته "چون هنرهای دگر موجب حرمان" است) همین بس که از چند سال قبل به این طرف، وزارت ارشاد ایران نام مترجمان را از فهرست شرکت‌کنندگان در مراسم بهترین کتاب سال قلم گرفته است به این دلیل "معقول" که کار اینان "خلاق" نیست، و احتمالاً خودشان هم در عرصه قلم‌زنی، "دست دوم" به شمار می‌آیند! البته شنیده‌ام (العهد علی الراوی) که در را کاملاً هم نبسته‌اند. بعضی از "آشناپانی" که گهگاه از کار خلّاق خسته می‌شوند و به عنوان زنگ تفریح به کار "حقیر" ترجمه مطالب مظلوب طبع می‌پردازند، می‌توانند از جوایز این برنامه برخوردار شوند. خوب، رند شیراز نیز در همین باب می‌فرماید: اهل نظر معامله با آشنا کنند!

نمی‌توان گفت این سه ترجمه دارای سبک واحدی — به معنای اخص کلمه — هستند.

در بارهٔ متن یونانی و ترجمه‌های آن. اصل متن مورد نظر پاراگرافی است از بخش 565e در کتاب هشتم از اثر جاویدان افلاطون به نام جمهوری که توسط سه تن از دانشمندان یونانی دان موجه به انگلیسی ترجمه شده است<sup>۱</sup>: ترجمهٔ اول توسط فرانسیس کورنفورد، مترجم و عضو هیأت علمی دانشکدهٔ ترینیتی کمبریج، ترجمهٔ دوم توسط مترجم و پژوهشگر ارشد در دانشگاه کمبریج، و ترجمهٔ سوم به اهتمام الن بلوم استاد دانشگاه میشیگان.

زمینهٔ بحث: افلاطون آنجا که در بارهٔ انواع حکومت و محاسن و معایب هر کدام گفتگو می‌کند، می‌گوید آزادی بی حد و حصر در جامعه‌ای که دموکراسی بر آن حاکم است (البته به شکلی که در سدهٔ چهارم پیش از میلاد در آتن معمول بوده است) به دیکتاتوری سبانه‌ای می‌انجامد، و مردمی که در سایهٔ نظامی دموکراتیک، بی‌اعتنا به قوانین و مقررات، از آزادی لجام‌گسیخته‌ای بهره می‌برند سرانجام به انقیاد مطلق در می‌آیند و جرأت اظهار مخالفت با دیکتاتور را ندارند. افلاطون آنگاه به عوارض و تبعات ویرانگر قدرت نامحدود حاکم مستبد و مطلق‌العنان می‌پردازد و توضیح می‌دهد که دیکتاتور در آغاز چگونه قدم به صحنهٔ قدرت می‌گذارد و پس از کوتاه‌زمانی در باغ سبز نشان دادن، در صدد حذف مخالفان خود بر می‌آید و به مرور زمان به حیوانی خونخوار بدل می‌شود.

ما ذیلاً سه ترجمهٔ انگلیسی را به ترتیب زمانی آنها نقل می‌کنیم و توصیه می‌کنیم خواننده به کلمات، عبارات، جمله‌بندی، نوع اصطلاحات، آهنگ و لحن بیان، بسامدی نوع و اژه‌ها در زبان انگلیسی و به طور کلی، حال و هوای هر متن دقیقاً عنایت کند و واکنشهای محتمل خود را نسبت به هر یک از سه ترجمه با هم مقایسه کند.

### ترجمه اول

How does the transformation of the people's champion into a despot begin? ... 'The people's champion, finding himself in full control of the mob, may not scruple to shed a brother's blood; dragging him before a tribunal with the usual unjust charges, he may foully murder him, blotting out a man's life and tasting kindred blood with unhollowed tongue and lips; he may send men to death or exile with hinted promises of debts to be cancelled and estates to be redistributed. Is it not thenceforth his inevitable fate to be

۱. به قرار زیر. (البته یقیناً ترجمه‌های انگلیسی جمهوری افلاطون به این سه مورد ختم نمی‌شود).

1. *The Republic of Plato*, translated by Francis Mac Donald Cornford, O.U.P., 1962. First published in England, 1941.
2. *The Republic*, translated by Desmond Lee, Penguin Book, 1974. First published in 1955.
3. *The Republic of Plato*, translated by Allen Bloom, Basic Books, 1968.

destroyed by his enemies or to seize absolute power and be transformed from a human being into a wolf?

#### ترجمه دوم

How does the popular leader start to turn into a tyrant? ... 'The mob will do anything he tells them, and the temptation to shed a brother's blood is too strong. He brings the usual unjust charges against him, takes him to court and murders him, thus destroying a human life, and getting an unholy taste of the blood of his fellows. Exiles, executions, hints of cancellation of debts and redistribution of land follow, till their instigator is inevitably and fatally bound either to be destroyed by his enemies, or to change from a man to wolf and make himself tyrant.'

#### ترجمه سوم

What is the beginning of the transformation from a leader to tyrant? ... Is it not also the same for the leader of a people who, taking over a particularly obedient mob, does not hold back from shedding the blood of his tribe but unjustly brings charges against a man—which is exactly what they usually do—and bringing him before the court, murders him, and doing away with a man's life, tastes his kindred blood with unholy tongue and mouth, and banishes, and kills, and hints at cancellations of debts and redistributions of land; isn't it also necessarily fated, I say, that after this such a man either be slain by his enemies or be tyrant and turn from a human being into a wolf?'

حال ببینیم، برگردان این ترجمه‌ها به زبان فارسی چه صورتی پیدا می‌کند.<sup>۱</sup>

#### برگردان فارسی ترجمه اول

چگونه تبدیل قهرمان ملی به دیکتاتور آغاز می‌شود؟ ... قهرمان ملی، که او باش را در اختیار کامل خود می‌بیند، ممکن است در ریختن خون برادر پروا نکند. با زدن اتهامات ناروای معمول او را به محاکمه بکشاند، او را به طرز فجیعی به قتل برساند، زندگی مردمی را تاراج سازد و با زبان و لبانی ناپاک خون خویشاوندی را بخورد، او ممکن است انسانهایی را بکشد یا نفی بلد کند و در کنار آن، اشاره

۱. من از ترجمه‌ای که مستقیماً از یونانی به فارسی شده باشد خبر ندارم، تصور هم نمی‌کنم چنین کاری شده باشد (باید احتمالاً از استاد شرف خراسانی پرسش شود). ولی می‌دانم که لاف‌ل دو ترجمه فارسی از جمهوری افلاطون، نه از یونانی بلکه، از دیگر زبانهای اروپایی صورت گرفته است. اولی سالها پیش توسط فؤاد روحانی (از روی متن انگلیسی یا فرانسه) و دومی، نسبتاً جدیدتر، توسط دکتر محمد حسن لطفی (به احتمال قریب به یقین، از روی متن آلمانی). متأسفانه فعلاً هیچ کدام از این دو ترجمه را در اختیار ندارم که بتوانم بینم روحانی و لطفی قطعه مورد بررسی را چگونه به فارسی در آورده‌اند.

وار قول دهد که بدهیها (ی بدهکاران) را لغو و املاک را مجدداً (بین مردم) تقسیم کند. آیا از آن پس، سرنوشت محتوم او این نخواهد بود که یا بردست دشمنانش نابود گردد یا قدرت مطلقه‌ای به چنگ آورد و از آدمی زاده تبدیل به گرگی شود؟

### برگردان فارسی ترجمه ۲

رهبر محبوب چگونه به مستبدی تبدیل می‌شود؟... او باش هر چه او به آنان بگوید انجام خواهند داد، و (این در حالی است که) وسوسه برادرکشی بسیار قوی است. وی اتهامات ظالمانه معمول را علیه وی اقامه می‌کند، به دادگاهش می‌آورد و به قتلش می‌رساند، و بدین سان زندگی انسانی را تباہ می‌سازد، و طعم نامقدس خون یاران خود را می‌چشد. سپس نوبت تبعید، اعدام، اشارت به لغو بدهیها، و تقسیم مجدد اراضی است تا اینکه (سرانجام) تحریک‌کننده خلق ناگزیر به دست دشمنانش به هلاکت می‌رسد یا از شکل انسان به گرگی تبدیل می‌شود و به هیأت دیکتاتور درمی‌آید.

### برگردان فارسی ترجمه ۳

آغاز تبدیل رهبر به دیکتاتور چگونه است؟ "... آیا همین طور نیست در مورد رهبر ملی که، با یافتن سلطه بر مثنی ارازل فوق العاده فرمان بردار، (نه تنها) از ریختن خون قوم خود روی گردان نیست بلکه به ناروا اتهاماتی بر شخص می‌بندد — و این دقیقاً کاری است که معمولاً اینها مرتکب می‌شوند — او را در برابر دادگاه می‌آورد، و به قتلش می‌رساند و جان انسانی را از میان می‌برد، خون خویشاوندان خود را با زبان و دهانی ناپاک می‌آشامد، تبعید می‌کند، می‌کشد و به الغای دیون و تقسیم مجدد اراضی اشارت می‌دهد. می‌گویم، آیا این نیز امری محتوم نیست که از پس این کارها، چنین فردی یا به توسط دشمنانش به هلاکت می‌رسد یا مستبدی می‌شود و از انسانی به "طبیعت گرگی در می‌آید".

به احتمال زیاد، چنانچه هر سه ترجمه انگلیسی را همزمان پیش روی نمی‌داشتیم و در فواصلی طولانی آنها را به فارسی بر می‌گرداندم تفاوتها میان ترجمه‌هایم از اینها که هست بیشتر می‌بود.

چند پرسش:

۱. آیا می‌توان گفت هر یک از سه ترجمه انگلیسی و برگردانهای فارسی آنها دارای سبک جداگانه ایست؟ اصلاً می‌توان برای هر کدام "سبک" جداگانه‌ای قائل شد؟ بدون سبک هم که نمی‌شود!
۲. اگر چنین است، سبک هر ترجمه و برگردان فارسی آن ناشی از چیست؟ موضوع و زبان سه ترجمه انگلیسی و موضوع و زبان هر سه ترجمه فارسی که یکی است، پس تفاوت از کجا پیدا شده است؟
۳. کدام یک از سه ترجمه انگلیسی می‌تواند ادعا کند که به سبک گفتار افلاطونی که ۴۰۰ سال پیش از میلاد زندگی می‌کرده نزدیک‌تر است؟ حکم کیست؟ همین سؤال در مورد برگردانهای فارسی نیز قابل طرح است. در مورد اخیر مسأله حتی مقداری پیچیده‌تر است، زیرا برگردانهای فارسی با میانجیگری انگلیسی متنهای یونانی را به ما منتقل می‌کنند.
۴. چرا کورنفرود بر آن شد که کار دزموندلی را تکرار کند و چرا بلوم "سه باره کاری" را عملی بجا دانست؟

آیا هر یک از آنها ترجمه قبلی را نادرست، ناقص، نامفهوم می‌پنداشت یا "سبک" آن را مطابق سبک جمهوری افلاطون نمی‌دانست؟

۵. به چه کسی صاحب سبک می‌گویند؟

۶. "سبک مسخره" و "سبک آبکی" دیگر چگونه چیزی است؟

پرسشهای دیگر را می‌توان در مورد سبک پیشنهاد کرد، اما بهتر که به همین مقدار بس کنیم چون پرسشهای بالا خواننده را به حد کافی گیج و سردرگم کرده است؛ با عنایت به این پرسشها ملاحظات زیر قابل تأمل است:

اشکال در پاسخ‌گویی به پرسشهای یاد شده ناشی از آشفتگی و ابهامی است که در کاربرد اصطلاح "سبک" احساس می‌شود. اهل تخصص (مانند منتقدان ادبی) علی‌الاصول سبک را به مجموعه‌ای از ویژگیها و کیفیات محدود می‌کنند و برای آنکه هنرمندی را به این یا آن سبک متعلق بدانند شرائطی قائلند. گرچه این ویژگیها و شرایط خالی از حرف و حدیث نیست و احتمالاً همه صاحبان رای نسبت به آنها اتفاق نظر کامل ندارند، ولی به هر روی حدود کلی آنها برایشان بیش و کم روشن است. مشکل آنها بیشتر وقتی باید باشد که بخواهند شاعر، نویسنده یا هنرمند دیگری را در قالب یکی از سبکهای شناخته شده جای دهند. این هم طبیعی است زیرا ممکن است هنرمندی به بیش از یک سبک گرایش نشان داده باشد، و لذا پاره‌ای از ویژگیهای اثرش با فلان سبک بخصوص نخواند در حالیکه کلاً متعلق به همان "فلان" سبک باشد.

بحث بیشتر درباره سبک (آن گونه که مد نظر منتقدان ادبی است) نه کار من است و نه در حوصله این مقال.<sup>۱</sup> همین اندازه تکرار و تأکید می‌کنم که اهل فن سبک را بر مجموعه‌ای از ویژگیهای یک اثر (که البته با ویژگیهای صاحبان آثار یک دوره زمانی خاص مشترک است) اطلاق می‌کنند، در صورتی که غیر متخصصها ممکن است این اصطلاحات را حتی در مورد یک ویژگی واحد به کار ببرند بدون آنکه آن ویژگی را در مجموعه به هم مرتبگی از ویژگیهای دیگر مطالعه کنند. همین قدر که دیدند در فلان نوشته چهار تالغ مغلق به کار رفته است، می‌گویند "سبکش چنین است"، یا اگر دیدند جمله‌های نوشته‌ای بیش از حد مورد قبول آنها طولانی است می‌گویند "سبکش چنان است". آیا صرفاً با یکی دو ویژگی از این دست می‌توان کسی را دارای این سبک یا آن سبک دانست؟ چنانچه برای هر نوشته با اهمیت و بی‌اهمیت در هر حد و سطحی سبکی قائل شویم، باید به تعداد نوشته‌های عالم سبک داشته باشیم، چون بسیار اتفاق می‌افتد که فردی واحد مطلبی واحد را در دو زمان متفاوت، از جهاتی متفاوت می‌نویسد.

با این همه، آنچه مورد نظر کسانی است که نگران انتقال سبک متن مبدأ به ترجمه آن هستند، باید همان باشد که پیشتر از آن سخن رفت: مجموعه عوامل مختلف زبانی و غیر زبانی، یا نتیجه تعادل این

۱. امید که دوستان صاحب‌نظر مرا و دیگر خوانندگان مترجم را از دانسته‌ها و تجارب خویش در باب سبک، مخصوصاً با توجه به ترجمه ادبی، بهره‌مند کنند.



عوامل، که به نوشته‌ای هویت می‌بخشد و آن را به جهاتی از نوشته‌های دیگر متمایز می‌کند. فرض وجود چنین سنتز یا ترکیبی از چند نوع عامل از دیدگاهی عملی و، به اصطلاح، پراگماتیک سودمند خواهد بود چون بحث ما را عینی‌تر و ملموس‌تر می‌کند.

حال ببینیم آیا مترجم می‌تواند این "مجموعه" را از متن زبان مبدأ به ترجمه خود ببرد. برای لحظه‌ای توجه شما را به آنچه در آغاز گفتار، ذیل الف، ب، ج و "فراتر از الف"، (ب)، و (ج) یاد شد جلب می‌کنم و می‌گویم — به گمان من — چنین انتقالی آنگونه که مطمح نظر کمال‌طلبان "قیمت مقطوع" هست محال است، زیرا اگر آنچه قرار است منتقل شود نتیجه ترکیب چند عامل زبان، موضوع و خویشتن مترجم باشد (که ظاهراً نمی‌تواند چیزی جز این باشد) فقط می‌تواند در زبان مبدأ وجود و حضور داشته باشد؛ وقتی به زبان دیگر نزدیک شد مسخر مجموعه عوامل آن زبان می‌شود، و دیگر نمی‌تواند هویت کامل خود را حفظ کند<sup>۱</sup> و بنابراین نمی‌تواند همان اثری را بر خواننده ترجمه بگذارد که بر خواننده متن اصلی می‌گذاشت (نگاه کنید به آخرین بخش این گفتار). جز موضوع ترجمه (آن هم نه موضوعات ادبی و شعری پُر صور خیال یا مطالبی که بار فرهنگی بسیار قوی دارد) جنبه‌های دیگر زبان مبدأ، در این عمل نقل و انتقال، دستخوش نوعی اُفت می‌شوند.

البته درست است که انسانها، از جمله نویسندگان و مترجمان، در عالم تفکر، احساس، تجربه و جهان بینی مشترکاتی کلی دارند (و این در انتقال آنچه، از سرِ ناچاری، به آن سبک می‌گوئیم کمک می‌کند)، اما نباید از یاد برد که هر کس شخصیت فکری و عاطفی خود را دارد و غالباً عناصر بسیار ظریف و لطیفی از این شخصیت در نوشته آن کس رسوخ می‌کند که جدا کردنش از یافت آن نوشته و نقلش به زبانی دیگر از مجرای اندیشه و احساس فردی دیگر (= مترجم) — اگر ناممکن نباشد — انجیری است که خوراک هر مرغی نیست. شاید چنین مرغِ انجیر خواری هم در کوه قاف آشیان داشته باشد!

هر کس بالاخره سبکی و سیاقی در نگارش (و البته در گفتار) دارد که بدان خو کرده و آن را دوست دارد و الآسعی می‌کرد رهاش کند و شیوه‌ای دیگر پیش گیرد.<sup>۲</sup> مترجمی که با اسلوبی از نگارش سالها زندگی و عادت کرده است، هر چه هم تلاش کند آن را زمین بگذارد و اسلوبی مناسب سبک مورد ترجمه اختیار کند، باز اسیر اسلوب معمول و مألوف خود است: "از کوزه همان بردن تراود که در اوست". ملاکهای وی در گزینش واژگان و ساختارهای نحوی، ملاکهای امروزی نیست، دیر سالی است که

۱. گرچه سنخیت چندان نیست اما می‌پرسم چند نفر از کسانی که ترک وطن گفته و در دیاری دیگر رحل اقامت افکنده‌اند، عیناً همانگونه مانده‌اند که پیش از مهاجرت بوده‌اند؟

۲. یکی از مسائلی که نویسندگان، مترجمان از سوئی و ویراستاران از سوی دیگر، بر سر آن غالباً بگو مگو دارند و گاه به سبب آن میانشان شکرآب می‌شود، ناشی از همین وضعیت است، زیرا هر طرف شیفته و دل بسته راه و روش خود است و تلاش می‌کند آن را بر طرف دیگر تحمیل کند. دل‌کندن از آنچه بر آمده از ذهن و حس شماسست، کاری دشوار و از مقوله "سرم را بشکن و (لی) نرخم را نشکن" است.

دل‌بسته آنهاست. دشوار بتواند از تأثیر ناخودآگاهانه آنها خود را کاملاً برکنار دارد. معذالک به فرض که مترجم بتواند در برابر تأثیرات صرفاً زبانی مقاومت کند و از تجاوز آنها به متن ترجمه جلوگیری نکند (که خود جای حرف دارد)، نمی‌تواند کاملاً مستقل از خود خویشتن رفتار کند. خواهی نخواهی نقیصه مهر شخصیت وی بر ترجمه‌اش ردی بر جای می‌گذارد. یکی که عادتاً پیچیده نویس و معلق‌گوی اسباب به احتمال بسیار زیاد این گرایش را در ترجمه‌اش نیز دنبال می‌کند. مترجمی که نوشته‌اش در زبان مقصد از همواری و وضوح کافی برخوردار نیست، مشکل بتواند ترجمه‌اش را هموار و واضح بنویسد. اگر مترجمی در زبان مقصد استوار، منسجم و پخته می‌نویسد و اکنون اتفاقاً مأمور ترجمه‌اش می‌شود که نااستوار، غیر منسجم و ناپخته نوشته شده است، نمی‌توان از او توقع داشت که حتماً ترجمه‌اش به ناپختگی متن اصلی باشد، چه بسا که وی کارنویسنده‌ی نا هموار نویس را هموارتر از آب در آورد.

با عنایت به آنچه گذشت محتاطانه‌تر آن است که جمله "سبک ترجمه باید همان اثر را بر خواننده خود بگذارد که متن اصلی بر خواننده‌اش می‌گذارد" جای خود را به این جمله بدهد: "سبک ترجمه باید حتی الامکان اثری کمابیش از نوع آنچه متن اصلی بر خواننده‌اش دارد بر خواننده آن ترجمه داشته باشد". این حداکثری است که می‌توان از مترجم انتظار داشت. خوشبختانه موضوع متن مورد ترجمه، در درجه نخست، و اسلوب نگارش آن، در درجه دوم، خود به خود بدون آنکه مترجم تلاش آگاهانه‌ی چندانی بکند، تا حدی راه را پیش روی وی باز می‌کنند و او را به آن "اثر کمابیش..." نزدیک‌تر می‌برند. از آنجا که هر موضوعی در زبان مبدأ مقتضی اسلوب خاصی از زبان است، در ترجمه نیز مترجم خود به خود به گونه و سطحی از زبان مقصد متمایل می‌شود که مناسب آن موضوع است.

مخصوصاً به جای واژه‌هایی از قبیل مشابه و مانند از واژه‌ی نوع استفاده می‌کنیم که بر کلی بودن آن "اثر کمابیش" تأکید کرده باشیم. مراد آن است که سبک ترجمه باید بر خواننده خود اثری بگذارد از مقوله یا صنف آن اثری که متن اصلی بر خواننده داشته است، نه عین و همانند آن، زیرا تکرار عین و دقیقاً همانند آن اثر غیر ممکن می‌نماید. به بیان دیگر، اثرگذاری متن اصلی و ترجمه آن — بنابه دلایلی که در جای جای این گفتار ذکر گردید — نمی‌تواند همانند و حتی مشابه باشد یعنی مثلاً، وقتی متن خبری از یک روزنامه (که معمولاً لحنی ژورنالیستی دارد) به زبانی دیگر ترجمه شد، خواننده این ترجمه — اگر از منبع خبر آگاه نباشد — بتواند تشخیص دهد که این ترجمه متنی "روزنامه‌ای" به قلم یک روزنامه‌نگار است. یا لحن طنز را به کمک سبک نگارش ترجمه از لحن جدی باز شناسد.

آخرین نکته که نباید از اهمیتش غافل ماند این است که چنانچه مترجم زبان مبدأ را به واقع درک کند و هیچ نقطه ابهامی در آن برایش نماند، احتمال آنکه در ترجمه به سبک نویسنده اصلی نزدیک شود به مراتب بیشتر است تا کسی که در تاریخ و روشن متن لنگ‌لنگان به پیش می‌رود و مطالب را فهمیده و نفهمیده و هضم شده و هضم نشده به زبانی دیگر بر می‌گرداند. به رغم همه اهمیت‌هایی که سبک متن زبان مبدأ دارد، این معنا و پیام آن متن است که مترجم در درجه اول متعهد آن است و باید دل‌نگرانش باشد. □